

# حقوق ما

ما از عدالت سهمی داریم

سال دهم، شماره ۲۴۶ / ۸ مهر ۱۴۰۴ / ۳۰ سپتامبر ۲۰۲۵

تخریب قطعه ۴۱ بهشت زهرا؛  
پوشاندن جنایت و سرکوب در دهه ۶۰



## در این شماره می‌خوانید:

**قطعه ۴۱ و عدالت انتقالی؛ بازخوانی تاریخ سرکوب جمهوری اسلامی و**

**دادخواهی امروز**

**قطعه ۴۱ بهشت زهرا و زدودن حافظه تاریخی**

**اعدام‌های دهه شصت و تبدیل محل دفن اعدامی‌ها به پارکینگ**

**تخریب قبور قطعه ۴۱ بهشت زهرا، اقدامی سیاسی با تکیه بر احکام شرعی**

**تخریب قبور و قوانین جاری**

ما از عدالت سهمی داریم

دو هفته نامه الکترونیکی تخصصی حقوق بشر

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: سازمان حقوق بشر ایران / محمود امیری مقدم

سر دبیر این شماره: مریم غفوری

تحریریه: پویان مکاری، مینا موحد، سیروان منصوری، میلاد پورعیسی و بهنام

دارایی‌زاده

صفحه‌بندی: ماهور خوش‌قدم

تماس با مجله: [mail@iranhr.net](mailto:mail@iranhr.net)

**حقوق ما در ویرایش مطالب آزاد است!**

یادداشت‌هایی که از روزنامه‌نگاران و اشخاص دریافت می‌شود نظر شخصی آنان است

و دیدگاه مجله حقوق ما نیست.



بهنام دارایی زاده

قطعه‌ی ۴۱ آرامستان «بهشت زهرا» در تهران، محل دفن شمار نامعلومی از زندانیان سیاسی اعدام شده در سال‌های نخست قدرت‌گیری جمهوری اسلامی، به‌ویژه پس از آغاز موج سرکوب‌های خونین ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ است.

در این قطعه، چهره‌هایی شناخته‌شده‌ای مانند سعید سلطان‌پور (شاعر و عضو کانون نویسندگان ایران و کارگردان تئاتر) و تقی شهرام (از رهبران سازمان مجاهدین خلق شاخه مارکسیستی) نیز به خاک سپرده شده‌اند.

در طول سال‌های گذشته، این مکان تاریخی بارها هدف تخریب‌های سازمان‌یافته نهادهای حکومتی قرار گرفته است. چندین بار تلاش شد تا این قطعه زمین رهاشده را با تغییر کاربری به فضاهای تجاری یا خدماتی تبدیل کنند. در نهایت هم با عاملیت شهرداری تهران این اقدام را عملی کردند و با وقاحت هم اعلام شد.

بر اساس روایت شاهدان عینی و بررسی تصاویر ماهواره‌ای، در مرداد ۱۴۰۴، عوامل حکومتی جمهوری اسلامی با استفاده از ماشین‌آلات سنگین و همراهی نیروهای امنیتی، بخش بزرگی از این مکان تاریخی را به پارکینگ عمومی خودروها تبدیل کردند. عملیات تخریب، با نقش مستقیم عوامل شهرداری تهران، همچنان ادامه دارد.

در این یادداشت، می‌کوشم با رویکردی تحلیلی، تخریب عامدانه قطعه ۴۱ را به عنوان بخشی از

یک سیاست نظام‌مند و مستمر مقام‌های جمهوری اسلامی برای انکار و تحریف تاریخ سرکوب‌های سیاسی بررسی کنم.

این تحلیل، با تمرکز بر مفاهیم «عدالت انتقالی»، «حافظه جمعی» و «کشف حقیقت»، ضمن تأکید بر اهمیت مستندسازی و حفظ یادمان‌ها، نشان می‌دهد چگونه عوامل و سیاست‌گذاران جمهوری اسلامی تلاش می‌کند با حذف فیزیکی و نمادین مکان‌های یادبود، یاد و خاطره قربانیان سرکوب سیاسی را محو کنند و با تحریف تاریخ، مانع از بازشناسی و درک کامل جنایات سیاسی، به‌ویژه در دهه سیاه ۱۳۶۰ شوند.

همچنین با بررسی نمونه‌های تاریخی از کشورهای شیلی، آرژانتین و اسپانیا روشن می‌شود که حفظ و مستندسازی حافظه تاریخی در جوامع مختلف، چگونه در مرحله موسوم به «گذار» و پس از سقوط رژیم‌های دیکتاتوری با اهداف اصلی «عدالت انتقالی» پیوند می‌خورد و به تحقق حق بر حقیقت، دادخواهی و تضمین عدم تکرار جنایت‌ها کمک می‌کند.

### «عدالت انتقالی» و ضرورت مسئولیت‌پذیری عاملان سرکوب سیاسی

در سال‌های گذشته، مفاهیم مرتبط با «عدالت انتقالی» (Transitional Justice) در مطالعات حقوق بشر، پژوهش‌های جامعه‌شناسی سیاسی و گفتار فعالان حقوق بشری ایران بر چند محور اصلی، از جمله «کشف حقیقت»، «دادخواهی» و شناسایی و مسئولیت‌پذیری عاملان و «تضمین عدم تکرار» تمرکز داشته‌اند. این مفاهیم بر این اصل استوارند که جوامعی به مانند ایران پس از دوره‌های سرکوب سیاسی و کشتار و اعدام و...



## قطعه ۴۱ و عدالت انتقالی؛ بازخوانی تاریخ سرکوب جمهوری اسلامی و دادخواهی امروز

برای بازیابی حقوق قربانیان و جلوگیری از تکرار فجایع، نیازمند مستندسازی و حفظ حافظه تاریخی است. شعار «نه می‌بخشیم و نه فراموش می‌کنیم» در جنبش دادخواهی ایران به این معناست که هیچ بخشی پیش از کشف حقیقت و مسئولیت‌پذیری عاملان امکان‌پذیر نیست و کسانی که صرفاً به سازش، فراموشی، مصالحه، «ریزش» یا معامله سیاسی می‌اندیشند، در بهترین حالت درک دقیقی از اهداف یا اهمیت «عدالت انتقالی» و تجربه‌های تاریخی ندارند.

مکان‌هایی مانند قطعه ۴۱ بهشت زهرا یا «گلزار خاوران»، جدا از ارزش‌های نمادین برای بازماندگان و خانواده‌ها، منابع مهمی برای فعالان جنبش دادخواهی، حقوق‌دانان، پژوهش‌های تاریخی و مستندسازی جنایات جمهوری اسلامی در سال‌های سیاه دهه ۱۳۶۰ است.

حذف یا تخریب این مکان‌ها، علاوه بر آثار روانی، شکنجه مستمر و فشار مضاعف بر بازماندگان، مانع دسترسی «حق بر حقیقت» می‌شود. این حق اساسی، که در قوانین بین‌المللی حقوق بشر به رسمیت شناخته می‌شود؛ شامل دسترسی به اطلاعات کامل درباره چگونگی تصمیم‌گیری و اجرای اعدام‌های فراقضایی و خودسرانه، شناسایی قربانیان و مستندسازی جرایم علیه بشریت است.

نمونه‌های تاریخی در دیگر کشورها نگاهی به تجربه کشورهای دیگر نشان می‌دهد که حفاظت از مکان‌های یادبود و گورهای جمعی قربانیان، یکی از عناصر اصلی در فرآیند «عدالت انتقالی» است.

در شیلی، پس از سقوط رژیم دیکتاتوری ژنرال آگوستو پینوشه، یکی از اقدامات مهم کمیسیون

«حقیقت و آشتی» (Comisión Nacional de Verdad y Reconciliación) ثبت و مستندسازی مکان‌های اعدام و دفن قربانیان بود.

بسیاری از قبرهای ناشناس در نقاط دورافتاده کشف شدند و شناسایی پیکر قربانیان از طریق شواهد ژنتیکی و شهادت شاهدان صورت گرفت. این اقدامات به خانواده‌ها، فعالان جنبش دادخواهی و همچنین عموم مردم شیلی امکان داد تا از گستره جنایات‌های رژیم کودتایی پینوشه آگاه شوند.

یکی از مهم‌ترین این مکان‌ها، گور دسته‌جمعی «پاتيو ۲۹» (Patio ۲۹) در گورستان عمومی سانتیاگو است که محل دفن بسیاری از زندانیان سیاسی است که در دهه ۱۹۷۰ ناپدید شدند. این مکان، بزرگ‌ترین گور دسته‌جمعی دوران رژیم پینوشه بود و برای دفن مخفیانه قربانیان استفاده می‌شد و تا سال‌ها ناشناس مانده بود.

در آرژانتین، کمیسیون ملی ناپدیدشدگان (CONADEP) نقش محوری در فرآیند «عدالت انتقالی» داشت. این کمیسیون در دسامبر ۱۹۸۳، با تلاش‌های راثول آلفونسین، رئیس‌جمهور وقت، تشکیل شد تا سرنوشت «ناپدیدشدگان» در دوران دیکتاتوری نظامی ۱۹۷۶-۱۹۸۳ را بررسی کند.

نتیجه تحقیقات کمیسیون ملی ناپدیدشدگان در گزارش معروف «Nunca Más» منتشر شد که شامل ۵۰ هزار صفحه شهادت بازماندگان و اسناد رسمی بود و به‌عنوان سندی کلیدی در محاکمه سران رژیم نظامی آرژانتین به کار رفت.

CONADEP توانست ۳۴۰ مرکز بازداشت مخفی را شناسایی کند و شواهدی از دفن‌های دسته‌جمعی قربانیان را ارائه دهد. این شواهد شامل گورهای دسته‌جمعی در آرامستان‌ها و دیگر مکان‌ها بود که رژیم پیشین تلاش داشت با تخریب گورها و حذف

یادمان‌ها از بین ببرد. برای مثال، در ماه مارس ۱۹۸۴، CONADEP گور دسته‌جمعی در قبرستان سن وینسنت (San Vicente) در کوردوبا را کشف کرد که در آن زمان بزرگ‌ترین گور دسته‌جمعی کشف‌شده در آرژانتین بود.

جامعه اسپانیا هم پس از پایان دیکتاتوری ژنرال فرانکو با چالش‌های مشابهی مواجه شد. تلاش برای شناسایی گورهای ناشناس و یادمان‌های قربانیان جنگ داخلی و دوران دیکتاتوری فرانکو با مقاومت سیاسی و قضایی بازماندگان رژیم گذشته روبه‌رو شد؛ اما در سال‌های بعد، مستندسازی اعدام‌ها و خشونت‌های گذشته به بخشی از برنامه‌های «عدالت انتقالی» و حفاظت از حافظه تاریخی مردم اسپانیا تبدیل شد که تا امروز هم ادامه دارد.

CONADEP با همکاری سازمان‌های حقوق بشری و فعالان داوطلب به جمع‌آوری، راستی‌آزمایی و طبقه‌بندی اطلاعات زیادی درباره ناپدیدشدگان، عوامل جنایت‌ها و مراکز و بازداشتگاه‌های مخفی پرداخت. این کمیسیون توانست بیش از ۳۰۰ مرکز بازداشت مخفی و شواهدی از دفن دسته‌جمعی قربانیان را شناسایی کند، شواهدی که رژیم پیشین تلاش داشت با تخریب گورها و حذف یادمان‌ها از بین ببرد.

«بخشش و فراموشی»: ابزار معامله سیاسی برای سفیدشویی جنایت‌ها

واقعیت این است که تخریب عامدانه و تغییر کاربری قطعه ۴۱ بهشت زهرا بخشی از یک سیاست گسترده برای پنهان‌کاری و تحریف تاریخ سرکوب‌های خونین دهه ۱۳۶۰ است.

مقام‌های رسمی و وابستگان جمهوری اسلامی طی سال‌ها درباره اعدام‌های دسته‌جمعی تابستان ۱۳۶۷ و شرایط فاجعه‌بار زندان‌ها، از جمله شکنجه‌های نظام‌مند و فرایند «تواب‌سازی» در زندان‌های

تهران، کرج و دیگر شهرستان‌ها، سکوت کرده‌اند. امروز نیز در ادامه همین سیاست کتمان و تحریف، با ترکیبی از اقدامات فیزیکی (مانند تخریب و تغییر کاربری زمین) و اقدامات نمادین (از جمله تحریف روایت‌ها و سکوت درباره قربانیان)، به دنبال حذف شواهد عینی کشتار و سرکوب‌ها سیاسی هستند.

باید روی این نکته محوری دست گذاشت که سرکوب‌های جمهوری اسلامی همواره ماهیتی سیاسی داشته و با هدف حذف مخالفان و تثبیت قدرت صورت گرفته است. این حکومت در تمامی سال‌های گذشته کوشیده است تا مانع کشف حقیقت و آشکار شدن ابعاد واقعی سرکوب‌ها شود.

تجربه کشورهایی چون شیلی، آرژانتین و اسپانیا نشان می‌دهد که مستندسازی، حفاظت از منابع و شواهد و آموزش عمومی درباره سرکوب خونین مخالفان و اعدام‌های سیاسی گذشته، نقشی تعیین‌کننده در شکل‌گیری و تحقق «عدالت انتقالی» دارد.

این تجربه‌ها نشان می‌دهد که جامعه امروز و فردای ایران، حتی در صورت سقوط جمهوری اسلامی، بدون پاسداری از حافظه تاریخی، کشف حقیقت، مستندسازی و پذیرش مسئولیت‌ها، نمی‌تواند مسیر «عدالت انتقالی» را طی کند و مانع تکرار جنایت‌ها شود.

در این میان، خطر آن وجود دارد که با ظهور و تقویت جریان‌های راست و پوپولیست که هیچ اعتقادی به عدالت و دادخواهی ندارند، با طرح ایده‌های پوچ مانند «بخشش و فراموشی» و از طریق سفیدشویی، معامله و زدوبندهای سیاسی، حقوق قربانیان جنایت‌های جمهوری اسلامی را نادیده بگیرند و در نهایت فرایند «عدالت انتقالی» در فردای گذار از استبداد دینی حاکم را به شکست کشاند.

## قطعه ۴۱ بهشت زهرا و زدودن حافظه تاریخی



### مینا موحد

ساله بودم. پدرم قبل از انقلاب جزو مجاهدین خلق بود، ولی دقیقا شش ماه قبل از دستگیری به خاطر اختلاف نظر و عقیده تصمیم گرفت از گروه مجاهدین بیرون بیاید.

دخترخاله پدرم به دو نفر از دوستان مشترکشان که هنوز جزو مجاهدین خلق بودند و دنبال خانه امن می‌گشتند، می‌گوید بروید خانه ابوالفضل بمانید، آنجا امن است. آنها شب می‌آیند خانه ما در حالی که من و پدرم و عمه‌ام در خانه بودیم. به روایت عمه‌ام آنها ساعت ۳ صبح تصمیم می‌گیرند خانه را ترک کنند. بعد از رفتن آنها حدود ساعت ۴ صبح ماموران به خانه ما می‌ریزند، در حالی که آن دو دختر را هم در راهرو خانه دستگیر کرده بودند. با حکم دادستانی وارد خانه می‌شوند، خانه را تفتیش می‌کنند و پدرم را همراه تمام وسایل شخصی اش و وسایل دیگر با خود می‌برند و من به همراه عمه ۱۷ ساله‌ام در خانه باقی می‌مانیم.

ما دیگر هیچ خبری از پدرم نداشتیم. پدر بزرگ و مادر بزرگم چندین بار به زندان اوین می‌روند تا خبری از او بگیرند، ولی هیچ جوابی به آنها نمی‌دهند. تا این که چند روز بعد در همان مهر سال ۶۰ اسم پدرم در لیست اعدامی‌های روزنامه کیهان منتشر شد که به اتهام مبارزه مسلحانه در خیابان، اعدام شده بود. وقتی پدرم اعدام شد ۲۵ ساله و کارمند هواپیمایی بود.

در روزهایی که خبر تبدیل قطعه ۴۱ بهشت زهرا به پارکینگ منتشر شده، بار دیگر نگاه‌ها به یکی از تاریک‌ترین فصل‌های تاریخ معاصر ایران دوخته شده است. برای خانواده‌هایی که عزیزانشان در دهه ۶۰، بی‌نام و نشان در این قطعه به خاک سپرده شدند، این خبر به منزله زخمی تازه است بر حافظه‌ای که هرگز التیام نیافته.

قطعه ۴۱ برای بازماندگان اعدام شدگان آن سال‌ها، فقط یادگاری از عزیزانشان نبوده است، بلکه نشانی بوده از حقیقتی پنهان و یادآوری از رنج و مقاومت جمعی و امید به عدالت. حذف یا تغییر کاربری چنین مکان‌هایی، یک تصمیم عمرانی ساده نیست بلکه تلاشی است برای زدودن بخشی از تاریخ معاصر ایران که اکنون در معرض پاک شدن و فراموشی قرار گرفته است.

در گفت‌وگو با لیلا قره داغی، از بازماندگان آن اعدام‌ها، تلاش کرده‌ایم روایت شخصی او را بشنویم؛ روایتی که نه تنها تجربه‌ی یک خانواده را بازتاب می‌دهد، بلکه سندی است از حافظه‌ای جمعی که با وجود همه‌ی فشارها هنوز زنده مانده است.

**عزیز شما در چه شرایطی دستگیر و اعدام شد؟**

**در آن سال‌ها، خانواده‌ها چگونه متوجه محل دفن عزیزانشان می‌شدند؟**

پدرم، ابوالفضل قره‌داغی از اعدامی‌های مهرماه سال ۱۳۶۰ است. وقتی پدرم اعدام شد، من دو

وقتی پدر بزرگم به اوین می‌رود و درباره اعدام

پدرم می‌پرسد به او می‌گویند به بهشت زهرا بروید. همان شب پدر بزرگم به خانه می‌آید و دو نفر از پدر بزرگم شناسنامه پدرم را می‌برد بهشت زهرا تا برگه فوت بگیرد و شناسنامه را باطل کند.

قسمتی که جنازه اعدامی‌ها را تحویل می‌دادند، را بکنیم، شاید نشانه‌ای پیدا کنیم. این دو نفر شبانه می‌روند قطعه ۴۱ و حدود یک متر و نیم خاک را می‌کنند تا حدود ۴ صبح ولی هیچ چیزی پیدا نمی‌کنند و چون می‌ترسند بیایند آنها را هم دستگیر کنند دوباره خاک را برمی‌گرداند سر جای اول و سیمان می‌ریزند روی آن و با انگشت می‌نویسند «ابوالفضل قره داغی» و تاریخ می‌زنند. این داستان را فقط به پدر بزرگم می‌گویند. چون مادر بزرگم خیلی بی‌تابی می‌کرد، به او می‌گویند ما قبر را کندیم و ابوالفضل آنجا بود تا او بتواند بر سر آن قبر سوگواری کند.

پدر بزرگم می‌رود قطعه ۴۱ ولی هیچکس جوابگو نبوده است. فقط یک گورکن آنجا بوده که شب‌ها هم همان‌جا می‌خوابیده است. پدر بزرگم پولی به او داده و در مورد پدرم پرس و جو کرده است. پدرم چون کشتی‌گیر بود و قد بسیار بلندی داشت، بدنش به راحتی قابل تشخیص بود. پدر بزرگم از گورکن می‌پرسد که با این قد و هیكل کسی را دیشب دفن نکردی؟ گورکن می‌گوید خیلی‌ها را آوردند ولی با این مشخصاتی که می‌گویند یک نفر را اینجا دفن کردیم و گوشه‌ای در قطعه ۴۱ را نشان می‌دهد. در واقع تنها نشان ما از پدرم مشخصاتی است که یک گورکن به پدر بزرگم داد و هیچ برگه فوتی برای او صادر نشده است.

### خانواده‌های دیگر چطور توانستند محل دفن عزیزانشان را شناسایی کنند؟

بیشتر خانواده‌ها در حقیقت نتوانستند با یقین محل دفن عزیزانشان را شناسایی کنند. مثلاً همان خانواده‌ای که آن روز در بهشت زهرا با پدر بزرگم آشنا شدند و مادر آنها و مادر بزرگم بعدها با هم بر سر مزار عزیزانشان می‌رفتند هم اطمینان نداشتند. دختر و داماد آنها که اعدام شدند هر دو پزشک بودند.

چیزی که در همان بچگی بسیار برایم دردناک بود، این بود که دخترشان موقع دستگیری حامله بوده است. آنها سند خانه را می‌برند تا وثیقه بگذارند و

آیا خاطره‌ای یا روایتی از تلاش خانواده برای شناسایی دقیق محل دفن پدرتان در

اجازه بگیرند دخترشان بیاد بیرون از زندان و زایمان کند. به آنها می‌گویند دخترشان در بهداری زندان زایمان خواهد کرد. ولی بعدها اعلام می‌کنند بچه داریم.

هنگام زایمان از بین رفت و مادر را هم اعدام کردیم.

اصلاً معلوم نیست چه بلایی سر بچه آمده است یا این که مادر را با شکم حامله اعدام کرده‌اند یا نه.

البته برای عزیزان آنها برگه فوت صادر شده بود ولی آنها ترسیدند نیش قبر کنند تا مطمئن شوند و به همان آدرسی که بهشت زهرا به آنها داده بود اکتفا کردند. اینها تنها خانواده‌ای بودند که با آنها ارتباط داشتیم.

آیا تا امروز خودتان به قطعه ۴۱ سر زده‌اید؟ من در این سال‌ها دو بار به ایران سفر کردم و بر سر مزار رفتم. بارها سنگ یادبود انداختیم سنگ را شکستند. یک بار سعی کردم ماجرای دفن او را پیگیری کنم، فقط یک نفر به اسم قره داغی در بهشت زهرا ثبت شده بود آن هم در قطعه ۹۱ و به اسم جمشید قره داغی. ولی وقتی من توضیح دادم، گفتند احتمالاً قبرهای دسته جمعی کنده‌اند و همه اعدامی‌ها را با هم دفن کرده‌اند.

کسانی هم معتقدند تعداد اعدامی‌هایی که در قطعه ۴۱ دفن شده‌اند، خیلی بیشتر از آمارهای موجود است. چون برای عده ای اصلاً برگه فوت صادر نکردند و اسم عده ای هم در لیست روزنامه منتشر نشد. اوضاع آن دوره به هم ریخته بود و عاملان این جنایت هم از موقعیت استفاده کردند و اصلاً معلوم نیست چه بلایی سر عده‌ای آوردند. پدرم هم

جزو کسانی است که ما از اعدام او فقط یک اسم در روزنامه کیهان و یک آدرس از دهان یک گورکن داریم.

آخرین باری که به قطعه ۴۱ رفتید چه زمانی بود و چه تجربه‌ای داشتید؟ آخرین بار حدود ۱۴ سال پیش به ایران رفتم و با بچه هایم بر سر مزار رفتیم، دخترم ۸ ساله بود و پسرم ۳ ساله و من می‌خواستیم به آنها بگوییم که پدر بزرگی داشتند که اینجا دفن شده است. بزرگترین حسم دل‌تنگی بود، چون خیلی در فرودگاه مرا اذیت کردند و چند ساعت نگه داشتند، می‌دانستم این آخرین باری است که به ایران سفر می‌کنم و بر سر مزار پدرم می‌روم.

پس از اعدام پدرتان طی این سال‌ها شما و سایر اعضای خانواده تحت فشار قرار داده‌اند؟

بله ما را خیلی اذیت کردند. پدر بزرگم سعی کرد یک مراسم سوگواری بگیرد، ولی عمه ۱۷ ساله ام را در خیابان دستگیر کردند و به اوین بردند و پدر بزرگم را تهدید کردند که هر بلایی بخواهیم سر دخترت می‌آوریم اگر این داستان را پیگیری یا مراسمی برگزار کنید. پدر بزرگم هم به خاطر دختر جوانش کوتاه آمد تا او را آزاد کنند.

من نتوانستم در ایران دانشگاه بروم و ۱۸ ساله بودم که به زور عمه ام از ایران بیرون آمدم چون همیشه می‌ترسیدند مرا هم در خیابان بگیرند. ۱۸ سالگی من دقیقاً در دوران شلوغی‌های آقای خاتمی بود که مردم به خیابان می‌آمدند و خانواده ام نگران

بودند مرا بازداشت کنند و به جایی یا گروهی ربط ندهند. عمه‌هایم هیچ کدام نتوانستند دانشگاه بروند و عمویم که سال‌ها در اتریش درس خوانده بود سعی کرد به خاطر پدر بزرگ و مادر بزرگم به ایران بیاید. او خبرنگار سازمان ملل بود و وقتی به ایران آمد دستگیرش کردند و دو سال زندانی شد. برای هیچ کدام از ما زندگی نگذاشتند و هر کدام از اعضای خانواده به گونه‌ای از این ماجرا ضربه خورد.

### وقتی خبر تبدیل قطعه ۴۱ بهشت زهرا به پارکینگ را شنیدید، چه احساسی داشتید؟

احساس کردم یک بار دیگر انگار همه چیز دارد تکرار می‌شود. من تمام این ۴۰ سال سعی کرده بودم روی خودم کار کنم و با این قضیه در ذهنم کنار

بیایم و زخم‌هایم را التیام دهم. ولی با شنیدن این خبر احساس کردم دوباره دنیا روی سرم خراب شد. چون تنها جایی که برایم مانده بود و تنها نقطه‌ای که برایم بوی پدر داشت همین قطعه ۴۱ بود که آن را هم دارند از من می‌گیرند.

### قبل از این که شهرداری خبر را اعلام کند، آیا از تغییر کاربری و تبدیل قطعه ۴۱ به پارکینگ خبری داشتید؟

عمه من آخرین بار حدود سه ماه پیش رفته بود بهشت زهرا و تعریف کرد تمام دور و اطراف قطعه

۴۱ ماشین‌های گارد ویژه که شبیه تانک است ایستاده و قطعه را بسته بودند. آن اطراف پارکینگ فراوان است و نیازی به پارکینگ جدید نبوده است.

به نظر شما هدف حکومت و شهرداری از چنین اقداماتی و تغییر کاربری قطعه‌ای با چنین بار تاریخی چیست؟

من فکر می‌کنم اینها دارند آثار جرمشان را پاک می‌کنند. من همیشه فکرمی‌کردم روزی که

جمهوری اسلامی تمام شود و این قطعه‌ها باز شوند، ما می‌توانیم ثابت کنیم چه جنایاتی انجام شده و آمار واقعی چندین برابر چیزی است که اینها اعلام کرده‌اند. ما امید داشتیم بتوانیم حداقل در دادگاهی

با ارائه این شواهد، عاملان جنایت را پاسخگو کنیم. اما حالا که حس می‌کنند شاید آخر کارشان باشد، سعی می‌کنند همه آثار جرمشان را پاک کنند. همان بلایی که سر خاوران آوردند و با بولدوزر آثار را پاک کردند، همان کار را با قطعه ۴۱ می‌کنند. این اقدام کار ما را در آینده سخت خواهد کرد، چون هیچ سندی نداریم.

### حذف یا نابودی چنین مکان‌هایی چه اثری بر حافظه جمعی دارد؟

به نظرم من فاجعه دهه شصت را این مکان‌ها زنده نگه می‌داشتند. خیلی از خانواده‌ها می‌دانند که عزیزانشان در آن نقطه‌ای که به آنها گفته شده

دفن نشده‌اند، درست مانند پدر من. ولی به این امید مانده بودیم که روزی آن خاک را بکنند و ببینیم آیا گورهای دسته جمعی واقعیت دارد و آیا آمارهایی که ارائه شده، درست است.

مادر بزرگم تا وقتی زنده بود هر وقت زنگ خانه را بی موقع می‌زدند فکر می‌کرد شاید بچه‌اش برگشته و یا در خیابان دنبال او می‌گشت. من خودم تا زمانی که بچه بودم فکر می‌کردم شاید یک روز پدرم را پیدا کنم. وقتی کسی می‌میرد و ما جنازه او را می‌بینیم مرگ را باور می‌کنیم. ولی ما مرگ را هرگز برای

عزیزانمان باور نکردیم و من همیشه چشم به راه هستم.

### فکر می‌کنید چگونه می‌توان یاد و خاطره اعدام‌شدگان دهه ۶۰ را حفظ کرد، وقتی مکان‌های مرتبط با آنها از بین می‌رود؟

همه ما که باقی مانده‌ایم باید درباره آن جنایت صحبت کنیم. این داستان‌ها باید دائم بازگو شود. این حقایق باید شنیده شود تا روزی که بتوان کاری کرد. من حتی نمی‌دانم چطور و به کجا باید شکایت کرد تا شاید بتوان جلوی این کار را گرفت. ما به تنهایی نمی‌توانیم جلوی اینها را بگیریم چون اینها جنایت‌های بزرگ‌تر هم مرتکب شده‌اند.

تنها امیدم این است که از طریق مراجع قانونی و به همراه خانواده‌های دیگر بتوان شکایتی تنظیم کرد و این جنایات را به گوش همه برسانیم و بگوییم اینها دارند تمام شواهد و مدارک را از بین می‌برند؛ شواهدی که باعث می‌شود اینها روزی به همه ما پاسخگو باشند.

این قطعه تنها امید من بود که شاید در آینده در دادگاهی حقایق روشن شود و جوابی دریافت کنم از عاملان این جنایت. اینها بچگی را از من دزدیدند، زندگی را از من گرفتند. خیلی چیزها را از ما گرفتند و ما تمام این سال‌ها با این تروماها همچنان زندگی می‌کنیم. حالا هم که همان یک تکه خاک را دارند از ما می‌گیرند و فکر می‌کنم اگر قطعه ۴۱ از بین برود، امید ما هم از بین خواهد رفت چون هیچ چیزی برای اثبات این جنایت نداریم و این بزرگترین درد ما است.

لادن بازرگان، فعال حقوق بشر، از خانواده‌های جان‌باختگان دهه ۶۰ و دادخواهان ایران،  
**اعدام‌های دهه شصت و تبدیل محل دفن اعدامی‌ها به پارکینگ**



مجله حقوق ما در این باره با لادن بازرگان، فعال حقوق بشر و یکی از خانواده‌های دادخواه جان‌باختگان دهه ۶۰ گفت‌وگو کرده است. مشروح این گفت‌وگو را در ادامه می‌خوانید.



**سیروان منصوری**

مختصری در مورد علت و ماهیت اعدام‌های دهه ۶۰ توضیح دهید. در صورت تمایل، خلاصه‌ای هم از وضعیت جان‌باختگان خانواده خودتان در آن سال‌ها بگویید.

علت و ماهیت اعدام‌های دهه ۶۰ را نمی‌توان جدا از بستر تاریخی و سیاسی جمهوری اسلامی ایران نگاه کرد. بنا بر گزارشی که جاوید رحمان، گزارشگر ویژه پیشین سازمان ملل متحد ارائه کرده است، این اعدام‌ها بخشی از یک حمله گسترده و نظام‌مند علیه جمعیت غیرنظامی بود که به دست مقامات عالی‌رتبه جمهوری اسلامی برنامه‌ریزی و اجرا شد. ما واقعا بیش از ۴۰ سال برای چنین گزارشی مبارزه کردیم و بالاخره در سال ۲۰۲۴ آقای جاوید رحمان هم، قبل از اینکه دوره‌شان تمام شود، خوشبختانه این گزارش را ارائه دادند که واقعا باعث افتخار است. در سال‌های ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۷، هزاران زندانی سیاسی که در دادگاه‌های ناعادلانه دادگاهی شده بودند، بدون رعایت ابتدایی‌ترین اصول دادرسی عادلانه به زندان و یا مرگ محکوم می‌شدند. این روند شامل مردان، زنان و نوجوانان و حتی کودکان می‌شد که به جرم وابستگی یا نزدیکی به گروه‌های مخالف یا صرفا به دلیل داشتن باورهای متفاوت، قربانی شدند.

من فکر می‌کنم در سال ۶۰ حدود یازده کودک را داریم که حتی یکی از آنها یازده ساله بوده که رژیم اعدام کرده است و در سال ۶۷ هم که در واقع

اعدام‌های دهه ۶۰ در ایران یکی از نقاط تاریک تاریخ معاصر کشور به شمار می‌رود. این اعدام‌ها، عمدتا متوجه مخالفان سیاسی نظام جمهوری اسلامی بود. آنان بدون دادرسی یا در دادگاه‌های شتاب‌زده و فاقد موازین اولیه دادرسی عادلانه اعدام شدند.

گسترده‌گی این اعدام‌ها، نبود شفافیت در فرآیند قضایی، و عدم دسترسی زندانیان به حقوق اساسی همچون وکیل مدافع و امکان دفاع موثر، این وقایع را به موضوعی جدی در حوزه حقوق بشر تبدیل کرده است. از منظر حقوق کیفری و حقوق اساسی، پرسش‌هایی بنیادین درباره رعایت اصل قانونی بودن جرم و مجازات، تناسب مجازات با جرم، و به‌ویژه حق حیات مطرح می‌شود. به همین دلیل، پرداختن به این موضوع در قالب گفتگوها و مقالات حقوقی، نه تنها برای روشن شدن ابعاد نقض قوانین داخلی و کنوانسیون‌های بین‌المللی ضروری است، بلکه می‌تواند به درک بهتر نقش نظام قضایی در تضمین یا تضییع حقوق بنیادین شهروندان کمک کند.

اخیرا و در اقدامی برای پاک کردن رد جنایت‌ها، شهرداری تهران، قطعه ۴۱ بهشت زهرا را که محل دفن تعدادی از اعدام‌شدگان دهه شصت است را به پارکینگ تبدیل کرده است.

فاجعه ملی است، می‌بینیم که زندانی‌هایی که از بی‌دادگاه‌های خود رژیم حکم گرفته بودند و سال‌ها از حکمشان را پشت دیوارهای زندان گذرانده بودند و هیچ جرم جدیدی هم مرتکب نشده بودند، به یکباره اعدام شدند. این جنایت در هیچ کجای دنیا اتفاق نیفتاده است. یعنی هیچ دولتی، زندانی را که به او حکم داده باشد، اعدام نمی‌کند و بعد اجساد آنان را در گورستان‌های بی‌نام و نشان و به صورت دسته‌جمعی دفن کند. ماهیت این اعدام‌ها نشان می‌دهد که هدف حکومت، نه برخورد قضایی موردی، بلکه ریشه‌کن کردن بخش بزرگی از مخالفان سیاسی و عقیدتی خودش بوده است. رژیم از مفاهیمی مثل محاربه و افساد فی‌الارض، برای توجیه قتل عامش استفاده کرده است و اتهاماتی کلی و مبهم، که هرگونه مخالفت فکری یا سیاسی را به جنگ با خدا تعبیر می‌کرد. به همین دلیل است که گزارشگر ویژه سازمان ملل، این اعدام‌ها را مصداق جنایت علیه بشریت دانسته است، چون قتل، ناپدیدسازی قهری، شکنجه و رفتارهای غیرانسانی که رنج عظیم و پایداری را بر قربانیان و خانواده‌ها تحمیل کرده است، مصداق جنایت علیه بشریت است. به بیان دیگر، اعدام‌های دهه ۶۰، نه محصول شرایط جنگ یا تصمیم‌های پراکنده و عجولانه، بلکه بخشی از یک سیاست حکومتی برای تثبیت اقتدار بر حذف کامل دگراندیشان بوده است. این جنایات هنوز هم، با پنهان‌سازی محل دفن قربانیان و ادامه فشار بر خانواده‌ها، تداوم یافته است و به تعبیر آقای جاوید رحمان، جنایات مستمر محسوب می‌شود که مرور زمان بر آنها جاری نمی‌شود.

در سال ۶۰، پسردایی ۱۷ ساله من، در تظاهرات

**چرا حکومت از همان ابتدا سعی در مخفی کردن محل دفن اعدام‌شدگان و ناپدیدسازی قهری آنان داشت؟ اهداف حکومت از این کار چه بود؟**

از همان اول انقلاب و اعدام‌هایی که بر بالای مدرسه رفاه انجام شد، رژیم همیشه با مساله جسد و دادن جسد کسانی که اعدام شده بودند، مشکل داشت و می‌خواست که یاد و خاطره آنان را از بین ببرد.

در واقع حکومت در پی این بود که آثار و نشانه‌های این جنایات از چشم مردم و تاریخ پنهان بماند. کندی، بیکرهای بی‌جان عزیزان به خانواده‌ها تحویل داده نمی‌شد و نشانی از مزارشان داده نمی‌شد و آن‌هایی را هم که مزارشان را نشان می‌دادند، در واقع خودشان دفن کرده بودند. در نتیجه، هرگز خانواده‌ها نمی‌توانستند مطمئن باشند که آیا واقعا عزیزانشان در این گورها هستند یا خیر! این

پنهان‌کاری فقط یک تصمیم مقطعی برای مدیریت بحرانی که در جامعه وجود داشت نبود، بلکه بخشی از سیاست عامدانه دستگاه حاکم بود، سیاستی که هدفش هم انکار جرم و هم تحمیل رنجی مضاعف بر خانواده‌ها بود و در واقع می‌خواستند از خانواده‌ها انتقام بگیرند و مطمئن باشند که فرزندان دیگرشان به دنبال این کارها نمی‌روند.

وقتی خانواده از محل دفن عزیز خودش بی‌خبر می‌ماند، نه امکان سوگواری دارد و نه می‌تواند نشانی برای یادمان بسازد و همین محروم‌سازی، نوعی شکنجه روانی و ادامه مجازات قربانیان پس از مرگشان بود. از منظر حکومت، پنهان نگه‌داشتن گورها راهی برای کنترل روایت بود. آن‌ها می‌دانستند اگر مردم آزادانه بر مزار فرزندان‌شان گرد بیایند، این مکان‌ها به کانون‌های حقیقت و مقاومت بدل می‌شوند؛ مکان‌هایی که هر روز یادآور ستم بزرگ و مطالبه‌ای روشن برای عدالت خواهند بود.

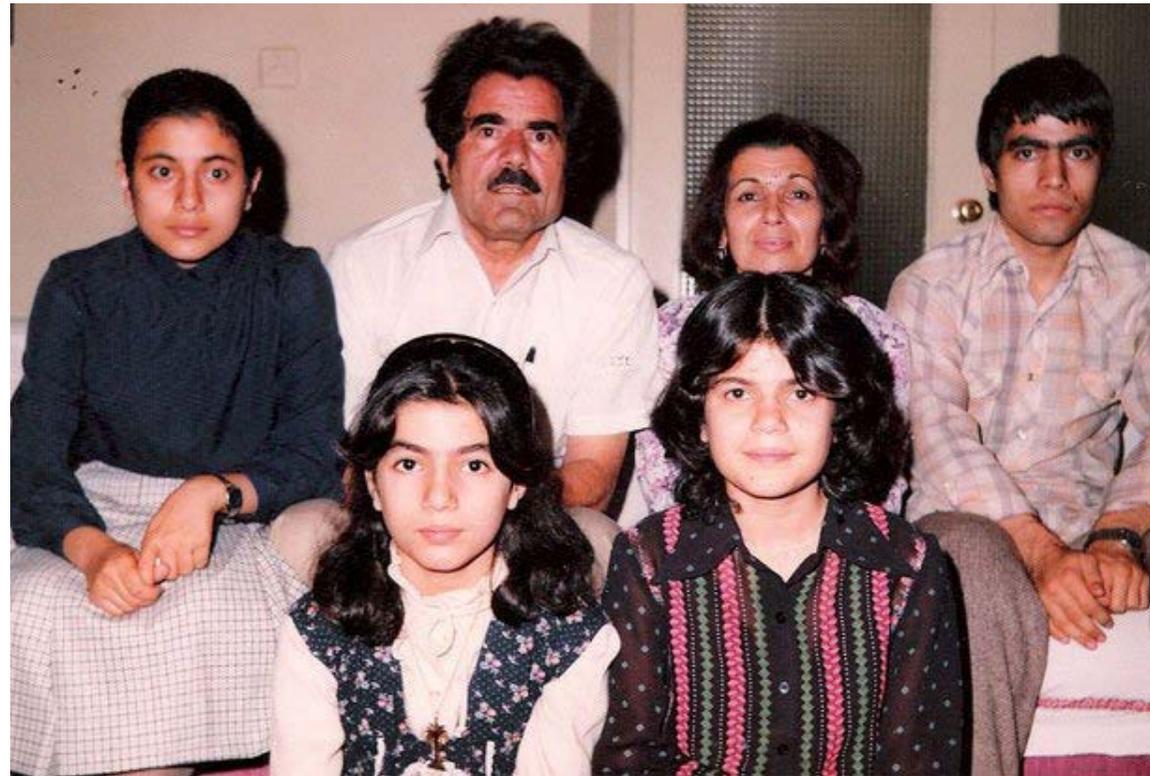
بنابراین با حذف نشانه‌ها می‌خواستند که حافظه جمعی را خفه کنند و حقیقت را از متن جامعه پاک کنند. در کنار این سرپوش گذاشتن بر محل دفن و ناپدیدسازی قهری، این مساله یک کارکرد حقوقی هم داشت. چون حکومت با این روش تلاش می‌کرد مدارکی را که می‌شد بعدها به عنوان سند جرم در

دادگاه‌های داخلی یا بین‌المللی به کار برود، نابود کند. نبود جسد، نبود گور مشخص و نبود اسناد دفن، همگی به معنای سخت‌تر شدن مسیر حقیقت‌یابی و عدالت‌خواهی بود و به این ترتیب، پنهان‌کاری نه تنها ابزار سرکوب سیاسی و روانی، که راهبردی برای تضمین مسئولیت عاملان و جلوگیری از پیگرد حقوقی آنها نیز بود.

ما در دادگاه حمید نوری (برادرم بیژن جزو قربانیان بود و ما از شاکیان پرونده بودیم) دیدیم که به چه سختی توانستیم به دادستان‌های آنجا ثابت کنیم که بیژن وجود خارجی داشته و در زندان گوهردشت حکم مرگش، ششم شهریور را نوشته بودند و علت مرگ را خالی گذاشته بودند، اما در جواب به سوال سازمان ملل، گفته بودند که بیژن از کشور فرار کرده است و ما باید سه نفر را پیدا می‌کردیم که شهادت دهند که بیژن در زندان گوهردشت بوده است. در واقع، دلیل اصلی این ناپدیدسازی‌ها، ترس از حقیقت است، ترس از این که نام‌ها و یادها بر سنگی حک شوند و روزی در برابر قانون و وجدان تاریخ، همان سنگ‌های سرد، گواهی دهند.

**اخیرا شهرداری تهران، اعلام کرد می‌خواهد محل دفن اعدام‌شدگان دهه ۶۰ را به پارکینگ تبدیل کند؛ هدف حکومت از این پنهان‌کاری چیست؟**

اعلام اخیر شهرداری تهران برای تبدیل محل دفن اعدام‌شدگان دهه ۶۰ به پارکینگ یا بستن در خاوران به روی خانواده‌ها و اینکه به آنان اجازه نمی‌دهند وارد آنجا شوند، در ظاهر یک اقدام اداری و شهری



جلوه می‌کند، اما در حقیقت، ادامه همان سیاست دیرینه جمهوری اسلامی در حذف نشانه‌ها و پاک کردن حافظه تاریخی است.

حکومت خیلی خوب می‌داند که این گورهای جمعی، حتی اگر بی‌سنگ و بدون نام باشند، خودشان سندی زنده از جنایت‌های بزرگی هستند که رژیم انجام داده است. هر وجب خاکی که در آن پیکر بی‌گناهی پنهان شده است، گواهی بر کشتاری سازمان‌یافته و غیرقابل انکار است. بنابراین تبدیل این مکان‌ها به پارکینگ یا فضای تجاری تنها یک پروژه عمرانی نیست بلکه تلاشی عامدانه برای نابود کردن مدارک و شواهدی است که روزی می‌تواند در محاکم قضایی داخلی یا بین‌المللی به کار رود. اما فراتر از بعد حقوقی، هدف اصلی حکومت مهار کردن حافظه جمعی است.

هر سال خانواده‌ها و بازماندگان بر مزارهای دسته‌جمعی گرد می‌آیند، شمع روشن می‌کنند، گل می‌گذارند و حقیقت را زنده نگه می‌دارند. همین آیین‌های ساده، برای حاکمان خطرناک است زیرا یادمان‌ها به مقاومت بدل می‌شوند و نسل‌های تازه را با روایت قربانیان پیوند می‌زنند.

نابود کردن این مکان‌ها یعنی بریدن این پیوند؛ یعنی شکستن پلی که گذشته را به آینده وصل می‌کند. پنهان‌کاری حکومت دقیقاً همین است: پاک کردن شواهد جنایت برای تداوم مصونیت عاملان و همزمان خاموش کردن صدای دادخواهی در حافظه عمومی.

در واقع، مقامات می‌خواهند به مردم القا کنند که هیچ کس در آن خاک‌ها آرمیده نیست و هیچ قتلی رخ نداده است و هیچ یادمانی سزاوار برگزار شدن نیست. این حذف عمدی حافظه، همانند خود

فشار امنیتی، بازداشت و تهدید مواجه می‌شوند. وکلایی که در کنار خانواده‌ها می‌ایستند، اغلب تحت پیگرد انتظامی و امنیتی قرار می‌گیرند. همچنین اسناد رسمی مانند پرونده‌های قضایی، گزارش‌های پزشکی قانونی و دفاتر ثبت دفن در اختیار خانواده‌ها و پژوهشگران قرار نمی‌گیرند.

در جواب قسمت دوم سوال، باید گفت که در یک نظام مستقل، شهادت دقیق و مستند، ارزش حقوقی بالایی دارد. به‌ویژه وقتی روایت‌های متعدد از منابع جداگانه یکدیگر را تایید کنند، شهادت‌ها می‌توانند هسته اصلی پرونده باشند اما برای استحکام بیشتر لازم است با سایر مدارک مثل نامه‌ها، وصیت‌نامه‌های زندان، احکام کتبی، گزارش‌های سازمان‌های حقوق بشری، اسناد پزشکی، نقشه‌های محل دفن و حتی عکس‌ها و صداها، همراه شوند.

در سطح بین‌المللی، دادگاه‌هایی مثل دادگاه‌های یوگسلاوی و رواندا نشان دادند که شهادت‌های هماهنگ قربانیان و خانواده‌ها، اگر با قرائن مستند تقویت شوند، می‌توانند به محکومیت عاملان شرایط بین‌المللی بیانجامند. ما در دادگاه مردمی ایران تریبونال که در سال ۲۰۱۲ به همت خانواده‌های قربانیان دهه ۶۰ برگزار شد، همین پروسه را داشتیم. در آن دادگاه، کمیته حقیقت‌یاب و ۸۵ نفر شهادت دادند که هیچ مدرکی نداشتیم، چرا که عزیزان ما در زندان بوده‌اند و اعدام شده‌اند و قضات آنجا پذیرفتند که این جنایت اتفاق افتاده است. آن جلسه در لندن بود و در جلسه بعدی در لاهه. قضات بین‌المللی دیگر، این جنایت را مصداق جنایت علیه بشریت دانستند و آن را محکوم کردند.

از همان مدارک در دادگاه حمید نوری هم استفاده

استقلال‌ی ندارند و خودشان بخشی از همان سازوکار سرکوب هستند که در دهه ۶۰ به کار گرفته شد و دادگاه‌های انقلاب با روندهای محرمانه، دادرسی چنددقیقه‌ای، و عدم دسترسی به وکیل مستقل، از همان ابتدا معیارهای حقوقی را کنار گذاشته‌اند.

امروز هم نه‌تنها هیچ نشانی از اراده اصلاح در این حوزه دیده نمی‌شود، بلکه قانون و رویه‌های قضایی به گونه‌ای طراحی شده‌اند که هرگونه تحقیق مستقل یا طرح شکایت درونی را از ریشه مسدود می‌کنند. مانع دیگری که وجود دارد، جرم‌انگاری دادخواهی خانواده‌ها و بازماندگان است که اگر بخواهند علنی سخن بگویند، مراسم یادبود برگزار کنند یا حتی درباره محل دفن عزیزان خود پرس‌وجو کنند، با

جنایت، تلاشی برای انکار وجود انسان‌هایی است که نه تنها در زندگی، حتی پس از مرگ نیز، هویت و حرمت انسانی از آنها سلب شده است.

چه موانع حقوقی در ایران وجود دارد که مانع رسیدگی مستقل به این پرونده‌ها می‌شود؟ آیا شهادت خانواده‌ها و بازماندگان به تنهایی می‌تواند برای تشکیل پرونده حقوقی معتبر باشد؟

در ایران امروز، مانع اصلی حقیقت‌یابی و رسیدگی مستقل به پرونده اعدام‌های دهه شصت، خود ساختار حقوقی و قضایی جمهوری اسلامی است. قوه قضاییه نه نهادی مستقل، بلکه زیرمجموعه ولی‌فقیه و ابزار سیاسی-امنیتی اوست.

قضات و دادگاه‌ها در برابر اراده نهادهای امنیتی

شد و در آنجا به صحبت‌هایی که شده بود و مدارکی که تهیه شده بود، استناد شد چون قانون در کشورهای غربی اینطوری است که شما از چیزهایی که از قبل ایجاد شده است، می‌توانید استفاده کنید؛ مثل دادگاه جمهوری اسلامی نیست که قوانین از آسمان بریزند.

کوتاه سخن این که در ایران شهادت خانواده نه شنیده و نه پذیرفته می‌شود اما در عرصه بین‌المللی، همین شهادت‌ها اگر درست جمع‌آوری و ثبت شوند، می‌توانند نخستین و شاید مهمترین گام در تشکیل یک پرونده حقوقی معتبر، علیه عاملان و آمران این جنایت‌ها باشند.

### آیا از منظر حقوق بین‌الملل، این اعدام‌ها را می‌توان «جنایت علیه بشریت» دانست؟ در صورت جواب مثبت، ادله حقوقی این مساله به چه شکل است؟

این سوال سختی است. ما همین مشکل را در دادگاه حمید نوری داشتیم، به خاطر اینکه وقتی که این جنایت‌ها در دهه ۶۰ اتفاق افتاد، هنوز جنایت علیه بشریت تعریف نشده بود و به عنوان جرم، انگاشته نشده بود و به همین دلیل هم دادگاه حمید نوری، او را به جرم جنایت جنگی و قتل به حبس ابد محکوم کرد.

اما حالا با گزارشی که آقای جاوید رحمان دادند، راه را باز می‌کنند که شاید از منظر حقوق بین‌الملل، اعدام‌های گسترده سال شصت و به ویژه کشتار ۶۷، به روشنی جنایت علیه بشریت محسوب شوند.

طبق منشور نورنبرگ و اساسنامه رم، این عنوان شامل قتل، ناپدیدسازی، شکنجه و آزار سیاسی است، مشروط بر آنکه به صورت گسترده یا نظام‌مند

یکی از ابزارهای مهم در حقوق بین‌الملل، در واقع برای مقابله با جنایاتی در ابعاد کشتار دهه ۶۰، اصل صلاحیت جهانی است. این اصل به کشورها اجازه می‌دهد تا عاملان جنایات بسیار شنیع مثل نسل‌کشی، جنایات جنگی و جنایت علیه بشریت را بدون توجه به محل وقوع جرم یا تابعیت قربانی و متهم، تحت پیگرد قرار دهند. منطقی که پشت این قانون است، خیلی ساده است: چون چنین جرایمی علیه کل بشریت ارتکاب می‌افتند، مسئولیت تعقیب آنها، بر دوش همه دولت‌ها می‌افتد.

تجربه اخیر پرونده حمید نوری در سوئد هم یک نمونه بسیار روشن است، نوری به اتهام مشارکت در اعدام‌های تابستان ۶۷، محاکمه و به حبس ابد محکوم شد. دادگاه سوئد با استناد به شهادت‌های بازماندگان و خانواده‌ها، اسناد حقوق بشری و گزارش‌های بین‌المللی، صلاحیت خودش را اعمال کرد و نشان داد که حتی پس از گذشت دهه‌ها، امکان پاسخگویی وجود دارد.

البته استفاده از صلاحیت جهانی به شرایطی بستگی دارد: حضور متهم در خاک کشور میزبان و وجود قوانین داخلی که این اصل را به رسمیت بشناسند، (به عنوان مثال آمریکا این اصل را به رسمیت نشناخته است و مثلاً ایتالیا هم با اینکه به رسمیت شناخته است، اما به قوت آلمان آن را اجرا نمی‌کند).

چیز دیگری که لازم است، اراده سیاسی و قضایی برای پیشبرد پرونده است. اما وقتی این عناصر کنار هم قرار بگیرند، خانواده‌ها و بازماندگان می‌توانند با شهادت‌ها، اسناد، و تلاش سازمان‌یافته، پرونده‌ای درست کنند که در دادگاه‌های ملی آن کشورها قابل استناد باشد.

بنابراین پاسخ کاملاً روشن است. کشورهایی که چنین صلاحیتی را در قوانین خود پیش‌بینی کرده‌اند، می‌توانند عاملان اعدام‌های دهه ۶۰ را محاکمه کنند. این مسیر دشوار است، اما همان طور که دادگاه نوری ثابت کرد، شدنی است و می‌شود روزنه‌ای برای عدالت و دادخواهی باقی بماند. و واقعا جا دارد که از قوه قضاییه و دولت سوئد تشکر کنیم که این بار گران را پذیرفتند، در مجموع جلسات دور اول دادگاه که ۹۲ جلسه بود و جلسات استیناف دور دوم که ۲۲ جلسه بود، چندین میلیون دلار برای پرداخت به وکلا و دادستان‌ها و قاضی‌ها خرج کردند تا ساعت‌ها بنشینند و این پرونده را نگاه کنند و بخوانند و ضبط کنند و امکانات زیادی در اختیار ما گذاشتند. چون مثلاً آلمان، وقتی برای سوری‌ها یک چنین دادگاهی گذاشت، به زبان عربی ترجمه نمی‌کرد و برای سوری‌ها و کسانی که آلمانی بلد نبودند، خیلی مشکل بود که بفهمند در دادگاه چه می‌گذرد.

ولی خوشبختانه با اینکه جلسات دادگاه به زبان سوئدی بود و ما نمی‌فهمیدیم، این امکان فراهم شد، مترجم فارسی داشتند و اجازه دادند که این جلسات دادگاه پخش شود و ما می‌توانستیم در یوتیوب به صورت زنده این را بشنویم و بعداً کپی‌ها هم در داخل یوتیوب باقی ماند تا سندی برای همیشه باشد. خود مدارک دادگاه را هم می‌شد با پرداخت چند دلار خرید که من خودم این کار را کرده بودم. همه اینها نشان می‌دهد که چه تفاوت فاحشی بین دادگاه‌های بین‌المللی و بیدادگاه‌های جمهوری اسلامی وجود دارد که نه تنها وکیل و بقیه مردم، که متهم خودش هم به پرونده‌اش دسترسی ندارد!

## تخریب قبور قطعه ۴۱ بهشت زهرا، اقدامی سیاسی با تکیه بر احکام شرعی



آسان‌تر خانواده‌های شهدای جنگ که بخشی از آنها در قطعه ۴۲ در مجاورت قطعه ۴۱ دفن شده‌اند، نیاز به پارکینگ بود و برای همین شهرداری در حال تبدیل قطعه ۴۱ به یک پارکینگ است.»



میلاد پورعیسی

### «قبور متروکه» یا «قطعه سوخته»

حکومت برای توجیه این کار از لفظ «قبور متروکه» برای این قبور استفاده می‌کند. این در حالی است که اگر قطعه ۴۱ به حالتی مخروبه رها شده نه به دلیل متروک بودن گورستان بلکه به دلیل فشار مسئولان بهشت زهراست که با تخریب تدریجی و تعمدی این قطعه و جلوگیری از بازدید بازماندگان، آن‌را به چنین شرایطی انداختند.

شکستن سنگ‌ها، پنهان کردن آدرس قبرها، از بین بردن نشانه‌ها، سوزاندن برخی درختان و گیاهان، ایجاد اختلاف سطح و از همه عجیب‌تر دستکاری تدریجی در تغییر ردیف درختان از جمله مواردی هستند که در دهه‌های اخیر در قطعه ۴۱ بهشت زهرا جریان داشته و نهادهای حقوق بشری در تحقیقات خود به آن‌ها اشاره کرده‌اند.

سوزاندن فضای سبز قطعه ۴۱ و تخریب سنگ‌ها تا حدی به نمای آن ضربه زده که این قطعه به «قطعه سوخته» در میان شهروندان مشهور شد. از آن سو هم البته حضور گسترده

قطعه ۴۱ در بهشت زهرای تهران قطعه‌ای بود که سال‌های متمادی با سنگ قبرهای شکسته و پوشیده از گیاهان و سوخته به حال خود رها شده بود. خانواده‌هایی که بستگانشان در این قطعه دفن شدند به این نکته اشاره کرده‌اند که در تمامی این سال‌ها دسترسی به این قطعه برایشان سخت بوده، زیرا آن‌جا همیشه با دوربین و مامور محافظت می‌شد.

در این قطعه اجساد تعدادی از مخالفان جمهوری اسلامی مانند اعضای گروه فرقان، سازمان مجاهدین خلق، گروه‌های چپ‌گرا و تعدادی از نظامیان شرکت کننده در کودتای نوژه دفن شده بود. همه اجساد دفن شده البته مربوط به اعدام‌های پس از انقلاب به دست جمهوری اسلامی نیست. برخی از آن‌ها مثلاً به اعضای سازمان مجاهدین خلق ایران است، که در دوران حکومت شاه اعدام شده یا در درگیری‌های خیابانی کشته شده‌اند.

داوود گودرزی، معاون شهرداری تهران در مصاحبه‌ای درباره تخریب این قبور و تغییر کاربری قطعه ۴۱ گفته است: «برای تردد



مأموران امنیتی و نصب دوربین‌های مداربسته در این قطعه، فضای آن را به محیطی امنیتی تبدیل کرد.

بنابراین نه تنها به این قبور نمی‌توان صفت متروکه داد، که اتفاقاً شواهد همه این سال‌ها نشان می‌دهد، بیشترین میزان کنترل، اتفاقاً در راستای پنهان کردن حقیقت و محروم کردن بازماندگان از حق دسترسی به قبور آن‌ها انجام شده است.

در توجیه این حرکت جمهوری اسلامی، گذشت بیش از سه دهه از دفن شدن این اجساد در این قطعه از بهشت زهرا و مجوز شرعی شهرداری برای تخریب آن‌ها از نظر مراجع تقلید شیعه مطرح می‌شود.

محمد اولیایی فرد، وکیل دادگستری و تحلیلگر مسایل حقوقی، با رد این موضوع، به حق مأموران امنیتی و نصب دوربین‌های مداربسته در این قطعه، فضای آن را به محیطی امنیتی تبدیل کرد.

بنابراین نه تنها به این قبور نمی‌توان صفت متروکه داد، که اتفاقاً شواهد همه این سال‌ها نشان می‌دهد، بیشترین میزان کنترل، اتفاقاً در راستای پنهان کردن حقیقت و محروم کردن بازماندگان از حق دسترسی به قبور آن‌ها انجام شده است.

در توجیه این حرکت جمهوری اسلامی، گذشت بیش از سه دهه از دفن شدن این اجساد در این قطعه از بهشت زهرا و مجوز شرعی شهرداری برای تخریب آن‌ها از نظر مراجع تقلید شیعه مطرح می‌شود.

محمد اولیایی فرد، وکیل دادگستری و تحلیلگر مسایل حقوقی، با رد این موضوع، به حق مالکیت بازماندگان بر این قبور اشاره می‌کند: «در این مورد یک موضوع حقوق مترتب بر اجساد و بازماندگان آن است. قبرهایی که این اجساد در آن‌ها دفن می‌شوند، خرید و فروش می‌شوند و هر چیزی خرید و فروش بشود، ارزش مالی دارد و حقوق مالکیت برای آن مطرح است. این موضوع درباره قبر هم مطرح است. تعرض به قبر، مثل تعرض به یک مسکن، تعرض به مالک آن است، مگر به حکم قانون که البته در این مورد یعنی تخریب قبور قطعه ۴۱ بهشت زهرای تهران حکمی از سوی دادگاه وجود ندارد.»

بنابراین حتی در صورت گذشت حداقل سه دهه، از دفن این اجساد، حق مالکیت بازماندگان بر این قبور منتفی نمی‌شود.

اولیایی فرد، درباره مجوز مراجع شیعه برای

دیگر موارد مدعیات قضایی را شامل شود. در حالی که بازماندگان این اعدامی‌ها و البته نهادهای بین‌المللی درباره دلیل این اعدام‌ها در همه این سال‌ها ادعای حقوقی دارند. به گفته محمد اولیایی فرد: «وقتی درباره نحوه مرگ متوفی، اولیایی دم ادعا دارند، به این معنا است که درباره دلیل و نحوه مرگ آن‌ها توجیه نیستند. آن‌ها سال‌ها پرسیدند به چه جرمی عزیزانشان شایسته اعدام بودند و البته درباره دادگاه‌های چند دقیقه‌ای و چند ساعته اعتراض دارند. در این شرایط حکومت حق ندارد، چه با مجوز شرعی و چه بدون آن به تخریب قبور و اجساد آن‌ها بپردازد. این نه تنها درباره قتل‌های سیاسی، مثل اعدامی‌های دهه شصت در جمهوری اسلامی، که حتی برای یک متوفی عادی هم صادق است.»

اولیایی فرد تحلیل خود را با یادآوری عدم رسیدگی به شکایات دادخواهان دهه ۶۰ به پایان می‌برد: «درباره فعالان سیاسی اعدام شده در سال‌های بعد از انقلاب نه تنها هیچ رسیدگی قضایی عادلانه صورت نگرفت، بلکه بازماندگان آن‌ها با انواع پیگردها و محدودیت‌ها رو به رو بوده‌اند. بنابراین جمهوری اسلامی نمی‌تواند به سادگی مدعی شود که این قبور مشمول مرور زمان شده و بر اساس احکام شرعی و قانون می‌توان آن‌ها را از بین برد.»

تخریب قبور بعد از گذشت سه دهه، جدا از موضوع حق مالکیت هم معتقد است باید تشریفات خاصی پیش از تخریب آن‌ها طی شود که انجام نشده است: «بر اساس فتاوی مراجع شیعه، تخریب قبور سه دهه بعد از تشکیل آن‌ها مجاز است. ولی مجوز شرعی برای انجام این کار ضروری است. پس اول مرجع قانونی و بعد مراجع شرعی باید مجوز را صادر کرده باشند. در این مورد ما هیچ مجوزی از سوی مراجع تقلید نداشتیم.»

از آن سو، بر اساس ماده ۵۷۵ و ۵۷۶ قانون آیین دادرسی کیفری، قوه قضائیه موظف است به همه ادعاها و شکایات شهروندان در هر موردی، با فراهم کردن تشریفات آیین دادرسی عادلانه رسیدگی کند. این شکایات می‌تواند از یک درگیری لفظی، تا انواع اتهامات جنایی و

## تخریب قبور و قوانین جاری



پویان مکاری

معاون شهرداری تهران اواخر مرداد امسال خبر داد که شهرداری این قطعه از بهشت زهرا را تبدیل به پارکینگ کرده است. این قطعه که پیشتر تقریباً با خاک یکسان شده بود، مدفن شمار نامعلومی از اعضای اعدام‌شده گروه‌های مختلف سیاسی مانند فرقان و سازمان مجاهدین خلق، گروه‌های چپ‌گرا، نظامیان و غیرنظامیان دخیل در کودتای نوژه، ثروتمندان و بازاریان متمول با گرایش‌های سیاسی مخالف حکومت است.

این اقدام شهرداری تهران با واکنش گسترده کنشگران مدنی و سیاسی همراه بود. همچنین سازمان عفو بین‌الملل اعلام کرد حکومت ایران با این عمل شواهد حیاتی اعدام‌های دسته‌جمعی در اوایل دهه شصت را از بین می‌برد.

در این زمینه با مرضیه محبی، حقوقدان، گفت‌وگو کردیم و از او در مورد ابعاد حقوقی این اقدام و پیامدهای آن پرسیدیم.

**در سال‌های ابتدایی پس از انقلاب ایران کشتارهای گسترده‌ای علیه مخالفان سیاسی جمهوری اسلامی رخ داد، جایگاه قانون در آن زمان چه بود؟**

ماجرای این قرار است که جمهوری اسلامی، سالی از پیروزی انقلاب نگذشته همه ادعاهای

روزهای انقلاب برای دموکراسی و آزادی را انکار و با خشونت بی‌سابقه کمر به نابودی مخالفانش بست، و در این راه چشمش را نه تنها بر قانون که بر همه موازین اخلاقی و انسانی و حقوق بشری بست. نظام هیچ‌گاه نسبتی با قانون اسلامی یا با قانون نداشته، حتی احکام شرع هم برایش آن قدر مقدس نبوده که به هنگام نیاز نتواند از آن‌ها عبور کند. بر پیشانی نظام به روشنی این نظریه بنیادین روح الله خمینی نقش بسته است که «حفظ نظام واجب و اجبات است». این بدان معناست که برای تضمین بقا هر چیزی را می‌توان قربانی کرد و هر چیزی را می‌توان جان بخشید، قانون در این میانه مظلوم و غریب مانده و به خود رها شده است. گاه یک ماده قانونی در این نظام به وجهی صورت‌بندی می‌شد که با توسل به آن بتوان هرکسی را که به هر شکلی متعرض ستم‌های نظام شده است، به آسانی محکوم و سر به نیست کرد. گاهی هم قانون اساساً نادیده انگاشته می‌شد و نظام طوری چشم بر آن می‌بندد، گویی هیچ وقت وجود نداشته است.

روزی که همه مخالفان نظام با هر سهمی از مخالفت، از بچه‌های چهارده پانزده ساله گرفته تا پیران پای در آستانه گور، را گروه بازداشت می‌کردند و بدون دسترسی به وکیل و محاکمه عادلانه، بی آن‌که حتی خانواده‌هایشان را از بازداشتشان خبر کنند، پس از چند روز شکنجه و تهیه اقراریه تلویزیونی، در زیرزمین‌های مخوف کمیته‌های انقلاب اسلامی یا در زندان‌ها، به جوخه اعدام می‌سپردند و سپس جسد‌ها را در گورهای دسته‌جمعی بی نام و نشان بدون ملاحظات انسانی بر هم می‌انباشتند و داغ آخرین دیدار و حتی جنازه

را بر دل بستگان نشان می‌گذاشتند، از اصول قانون اساسی درباره برائت و منع شکنجه و از قانون آیین دادرسی کیفری و مقررات آمره محاکمات جزایی هیچ اثری نبود. اما مواد ۱۹۱ قانون حدود و قصاص مصوب سال ۱۳۶۱ قدرتمندانه در میدان حاضر بود و قلع و قمع می‌کرد. دامنه شمول آن گروه‌های زیادی را در بر می‌گرفت و به سرکوب‌ها و تسویه حساب‌های سیاسی چهره قانونی می‌داد. هم چنان که تا به همین امروز هروقت اعتراضات مردمی شکل می‌گیرد و خیابان به عرصه عمل اجتماعی بدل می‌شود، قانون چشم‌هایش را می‌بندد تا هرگونه تعرض و تجاوز و شکنجه علنی و مخفی و بازداشت و محاکمه غیر قانونی و عدم وجود حق دفاع و تضییع دوجانبه حق وکلا و موکلینشان، به آسانی صورت بگیرد. اما وقتی که نوبت به حذف مخالفین می‌رسد بغی و محاربه و افساد فی الارض و قوانین مقدس لازم الاجرا می‌شوند و هیچ گریزی از آن‌ها نیست.

در آن سال‌های سیاه اکثر اعضا و هواداران همه گروه‌های سیاسی که در چارچوب نظم ایدئولوژیک حاکم نمی‌گنجیدند، و توان و قدرت گریز نداشتند، با هر سطح و درجه و هنر و نوع مخالفت، با گلوله‌ای در سینه و گلوله‌ای در شقیقه، راهی قسمت‌های دورافتاده و متروک گورستان‌ها شدند و اجساد آن‌ها بدون اطلاع خانواده‌هایشان دفن شد.

**آیا اقدام شهرداری تهران در تبدیل قطعه ۴۱ به پارکینگ، از نظر قوانین داخلی ایران قابل توجیه است؟ آیا خانواده‌های قربانیان**

**امکان پیگیری این مسئله را در چهارچوب قوانین داخلی دارند؟**

صحبت‌های قبل را در میان گذاشتم که وجه عمیقاً غیر قانونی، غیر اخلاقی، غیر انسانی و ضد قوانین بین‌المللی و ضد حقوق بشر اعدام‌های مخالفین نظام در دهه شصت هجری شمسی را به خاطر بی‌اوریم و از حکومتی بگویم که بسیاری افراد را بدون محاکمه عادلانه و بدون دسترسی به وکیل در عرض چند روز اعدام کرد یا زندانیان در حال تحمل محکومیت مقرر را در سال ۱۳۶۷ به چوبه دار سپرد. رژیم می‌گوید که هیچ‌گاه خود را ملتزم و متعهد به قانون ندانسته جز هنگامی که به نفع سیاست سرکوب و حذف باشد. رژیم می‌گوید که غیر قانونی کشته، غیر قانونی جنازه‌ها را دزدیده، و در جای دلخواه خود دفن کرده و خانواده‌ها را از نشستن بر سر گورها منع کرده است و حتی نام و نشان مدفونان و محل دقیق گور هریک را هم پنهان کرده است، چه انتظاری است که مقررات راجع به تخریب قبور را رعایت کند و چطور می‌توان انتظار داشت که در این نظام ساز و کاری برای دادخواهی خانواده‌ها از تخریب قبور پیدا شود؟ وقتی کل فرایند اعدام این مردگان بر هیچ اصل و قانونی جز ضرورت حفظ نظام استوار نبوده است، خانواده‌ها خلاصه فوت و جواز دفن را ندیده و گورها در سیستم قطعه بندی سازمان بقول خودشان آرامستان قرار ندارد، چطور می‌توان به وجه قانونی برای تسطیح قبور و تبدیل آن به پارکینگ به دنبال پاسخی قانونی بود؟

آن‌ها یک روز می‌کشند، یک روز کشتگان را در گورهای دسته‌جمعی دفن می‌کنند، ده‌ها سال به

صدها کارمند خود حقوق و مزایا و بازنشستگی و جان‌باختگان است.

بیمه و بسی امتیازات دیگر می‌دهند، تا به گوربانی مشغول باشند و نگذارند مادری، پدری، خانواده‌ای، ساعتی بر گور عزیزش بنشیند و از سنگینی اندوه خود اندکی بکاهد. و یک روز هم بدون ملاحظات شرعی خودشان، از محافظت از سند جنایت خود، خسته می‌شوند و روی آن را سیمان می‌کنند تا به زعم خودشان اثری از جنایت نماند.

**از منظر شریعت اسلامی، تخریب قبور و محل دفن مردگان چه معنایی دارد و چه احکامی برای آن وجود دارد؟**

مسئله مهم و تکان‌دهنده این است که در تمامی فتاوای شرعی علمای دینی جمهوری اسلامی که به مسئله نیش قبر اشاره شده، یک قید قاطع «مسلمان بودن متوفی» هم اضافه شده است. ماحصل بررسی فتاوا این است که تخریب گورستان بعد از سی سال و به روایتی بعد از چهل سال، بر فرض خاک شدن جنازه و عدم امکان تشخیص اعضای آن ممکن است و گرنه هتک حرمت جسد ممنوع است. برخی بر ضرورت تحصیل اجازه از اولیا دم متوفی هم تاکید دارند، اما همه این‌ها برای جنازه مسلمان است، جنازه کافر و بهائی را بر اساس فتاوای این عالمان دین می‌توان و باید، از گورستان مسلمانان هتک و اخراج کرد. بر این اساس نظام حاکم برای جسد کسانی که به زعم او مهدورالدم بوده‌اند، از نظر شرعی حرمتی متصور نیست. به نظر من به نیابت از آن کشته‌شدگان به ستم، نباید شکایت به قاتلان برد که اتفاقاً این خودش هتک حرمتی دیگر برای

**یکی از مشکلات کمبود شواهد کافی برای اثبات هویت افرادی است که پیکر آن‌ها در این قطعه دفن شده است، خانواده این افراد چه ابزارهای حقوقی برای رفع این مشکل دارند؟**

اول نمی‌توان انتظار داشت که رژیم از اسناد جنایات خودش برای محاکمه عادلانه در آینده، حفاظت کند، و اجازه دهد که هویت جان‌باختگان معلوم شود. ابزارهای حقوقی که در چارچوب نظام جمهوری اسلامی قرار دارند به مدد خانواده‌های داغ دیده نخواهند آمد. من اساساً قایل به این نیستم که سیستمی که مرتکب جنایت شده را بتوان با قوانین خودش محاکمه کرد. اما خانواده‌های قربانیان اعدام‌های دهه ۶۰ از حقوق قانونی و اخلاقی برای اعتراض به تخریب گورهای دسته‌جمعی و مطالبه حقیقت و عدالت در نظام حقوق بین الملل برخوردارند. جمهوری اسلامی مشروعیت خود را هرروز بیش‌تر از قبل در نظام بین‌الملل از دست

می‌دهد و این رفتارها بر بار گران جرائم مستمر، سازمان‌یافته و سیستماتیک آن می‌افزاید و مردم ایران باید برای ثبت جنایات و تذکر به افکار عمومی جهانی از امکانات حقوق بشر جهانی بهره‌گیرند.

در قالب «صلاحیت قضایی جهانی» فراهم کند. علاوه بر این، این اقدام را می‌توان نمونه‌ای از یک سیاست سیستماتیک برای پنهان‌سازی شواهد جنایات علیه بشریت دانست. بر اساس «اساسنامه رم دیوان بین‌المللی کیفری»، جنایت علیه بشریت به اقداماتی گسترده یا سیستماتیک علیه یک جمعیت غیرنظامی گفته می‌شود. تخریب گورهای دسته‌جمعی، که مانع از شناسایی قربانیان و تعیین علت دقیق مرگ آنان می‌شود، مطابق با ماده هفت اساسنامه رم، می‌تواند به عنوان یک اقدام هماهنگ

برای ادامه «ناپدیدسازی اجباری» و پوشاندن حقیقت در نظر گرفته شود. ارسال گزارش‌های مستند به «کمیته‌های ناظر بر میثاقین» سازمان ملل، «کارگروه ناپدیدسازی های قهری» یکی از راههایی است که پیش پای خانواده‌ها قرار دارد. همچنین، خانواده‌ها می‌توانند با وکلای بین‌المللی همکاری کرده و بر اساس صلاحیت قضایی جهانی، برای تحت تعقیب قرار دادن عاملان این جنایات در دادگاه‌های کشورهای ثالث اقدام کنند. این تلاش‌ها اگرچه دشوار است، اما برای پایان دادن به چرخه مصونیت از مجازات و احقاق عدالت تاریخی ضروری است.

البته ایرانیان خارج از کشور امکانات مناسب‌تری برای تذکر دادن به افکار عمومی جهانی و تاکید بر تعهدات نظام حقوق بین‌الملل در برابر مردم ایران به مثابه بخشی از بشریت دارند و می‌توانند مکانیسم‌های موجود را به نفع خانواده‌ها و برای حفظ اسناد جنایات فعال کنند.

### آیا خانواده‌های قربانیان اعدام‌های دهه ۶۰ حق قانونی برای اعتراض به تخریب گورها و مطالبه حقیقت و عدالت دارند؟ این مسئله چه پیامدهایی برای جمهوری اسلامی خواهد داشت؟

بر اساس ماده بیستم «اصول و رهنمودهای سازمان ملل متحد در مورد حق دادخواهی و جبران خسارت برای قربانیان نقض حقوق بین‌الملل بشر و نقض جدی حقوق بین‌الملل بشردوستانه»، قربانیان و بازماندگان آنان حق دسترسی به اطلاعات درباره دلایل و شرایط نقض حقوق بشر، شناسایی اجساد و محل دفن آن‌ها را دارند. تخریب عمدی گورهای دسته‌جمعی می‌تواند پیامدهای حقوقی و بین‌المللی جدی برای جمهوری اسلامی ایران به همراه داشته باشد. این اقدام می‌تواند توسط نهادهای بین‌المللی مانند شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد و دادگاه‌های بین‌المللی، به عنوان نابودی شواهد جنایت و «مانع‌تراشی در اجرای عدالت» تعبیر شود. ایران به میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی پیوسته است که بر اساس ماده هفت آن، هیچ‌کس نباید تحت شکنجه یا رفتارهای ظالمانه، غیرانسانی یا تحقیرآمیز قرار گیرد؛ ناپدید ساختن اجساد قربانیان نقض این ماده تلقی می‌شود و این اقدامات می‌تواند زمینه را برای تعقیب بین‌المللی آمران و عاملان آن

## حقوق ما

ما از عدالت سهمی داریم  
 دو هفته نامه الکترونیکی تخصصی حقوق بشر  
 صاحب امتیاز و مدیر مسئول:  
 سازمان حقوق بشر ایران / محمود امیری مقدم  
 سردبیر این شماره: مریم نفوری  
 تماس با مجله: mail@iranhr.net